



کریستیانو رونالدو

تولیدیک قهرمان

مترجم : حمیدرضا بیات

نویسنده : مایکل پارت

فهرست مطالب

- ۹ فصل اول - مادرید، ششم جولای ۲۰۰۹
- ۱۱ فصل دوم - غسل تعمید
- ۱۵ فصل سوم - اولین گل
- ۲۳ فصل چهارم - اولین بازی
- ۳۱ فصل پنجم - کریسمس
- ۳۷ فصل ششم - مدرسه
- ۴۳ فصل هفتم - تیم آندوریا
- ۴۵ فصل هشتم - زنبور کوچولو
- ۵۱ فصل نهم - بچه گریه رو
- ۵۹ فصل دهم - اسپورتینگ لیسبون
- ۶۵ فصل یازدهم - من اهل مادیرا هستم
- ۷۱ فصل دوازدهم - شهامت
- ۷۴ فصل سیزدهم - شکست رویا
- ۷۹ فصل چهاردهم - قلب پانزده ساله
- ۸۳ فصل پانزدهم - فرازمینی
- ۸۹ فصل شانزدهم - شیاطین سرخ
- ۹۵ فصل هفدهم - CR7
- ۹۸ فصل هجدهم - تیم ملی
- ۱۰۲ فصل نوزدهم - غم مرگ پدر
- ۱۰۸ فصل بیستم - رئال مادرید
- ۱۱۲ فصل بیست و یکم - زنده باد مادرید

فصل اول

مادرید ششم جولای ۲۰۰۹

کریستیانو رونالدو دوس سانتوس آویرو^۱، آبی به صورتش زد، خیره شد به آینه نفس در سینه‌اش حبس شده بود، اضطرابی عجیب تمام جان او را فراگرفته بود اما باید به خود غلبه می‌کرد چون آن روز روز او بود.

بیرون در خیابان پاس‌دلا کاستلانا^۲ مادرید ترافیک عجیبی بود. تمام خیابان‌های منتهی به ورزشگاه سانتیاگو برنابئو^۳ را دربرگرفته بود. تمام هواداران ساعت‌ها برای خریدن بلیط مراسم آن روز انتظار کشیده بودند. بله، آن روز ششم جولای ۲۰۰۹ بود. تمام ظرفیت ۸۲۰۰۰ نفری سانتیاگو برنابئو با چشم برهم‌زدنی پر شده بود و چند هزار نفری هم که موفق به خرید بلیط مراسم نشده بودند باید تمام مراسم را از روی نمایشگرهای بزرگ بیرون ورزشگاه تماشا می‌کردند.

تمام مردم پیراهن سفید باشگاه رئال مادرید را به تن داشتند. آینده فوتبال و یکی از بهترین فوتبالیست‌های جهان بالاخره به تیم محبوبشان آمده بود.

-
1. Cristiano Ronaldo dossantos aviero
 2. Paseo dela Costellana
 3. Santiago Bernabeu

آرم مشهور باشگاه رئال مادرید روی لباس سفید آویزان از کمد برق می‌زد، نامش و شماره ۹ پشت پیراهن خودنمایی می‌کرد.

چقدر به این زمان فکر کرده بود و همیشه رؤیایش این بود و آرزوی پوشیدن لباس رئال مادرید را داشت، کوچک‌تر که بود همیشه با این آرزو زندگی می‌کرد و به همه می‌گفت تمام رؤیام اینه که برای باشگاه رئال مادرید توپ بزنم و یک جمله تکراری را همه به او می‌گفتند: کسی هست که دوست نداشته باشه؟

رونالدو به اطرافش نگاه کرد. بله این‌جا برنابئو بود و پس از سال‌ها رؤیای همیشگی‌اش حقیقت یافته بود. او از شوق لبخندی زد، کریستیانو چشمانش را بست و نفس عمیقی کشید. قرار بود وقتی نام او را از بلندگوهای ورزشگاه اعلام کردند از تونل انتظار وارد زمین شود و به سمت جایگاه مخصوص بدود و چند کلمه‌ای هم سخنرانی کند. این تمام کاری بود که باید انجام می‌داد اما هنوز نمی‌دانست که چه باید بگوید. چند عکس هم باید می‌گرفت و با مدیران باشگاه هم باید دست می‌داد و خوش‌وبش می‌کرد. کریستیانو به دوربین‌ها عادت داشت اما این‌بار خیلی فرق می‌کرد. تمام مغزش شده بود مرور فیلم رؤیاهایش، امروز آرزویش برآورده شده بود.

اضطراب داشت و می‌ترسید که روبروی دوربین‌ها نگران به‌نظر بیاید. به‌سمت کمدهش رفت، سکوت تمام ذهن او را گرفته بود، تمرکز کرد و یکی از محبوب‌ترین صلیب‌هایش را از بین چند صلیبش جدا کرد. حالا وقت این بود که برود به زمین، مسیری که به‌طرف زمین بود چند پله داشت و یک راهروی کوچک، وقتی به آن پلکان آبی رسید صدای فریاد تمام ورزشگاه را می‌شنید هرچه جلوتر می‌رفت صدا بیش‌تر می‌شد. دیگر حس می‌کرد دارد کر می‌شود این مراسم معارفه او بود. باشگاه رئال مادرید برای باشکوه برگزار

کردن این مراسم تمام تلاشش را به‌کار گرفته بود، از پایین پله‌ها که می‌دید همان‌طور به‌یادماندنی و باشکوه بود. انگار همه مردم شهر مادرید به آن‌جا آمده بودند.

رونالدو در سایه ایستاد و مات و مبهوت بود. به خود غلبه کرد. نفس عمیقی کشید و به‌سمت زمین از پله‌ها بالا رفت، چشمش که به بهترین ستار تاریخ رئال مادرید افتاد "آلفردو دی استفانو"^۱ تپش قلبش تندتر شد. او بود؟؟؟ در کنار او هم یکی از بهترین بازیکنان تاریخ فوتبال، مروارید سیاه اوزبیو^۲ ستاره پرتغالی کسی که همیشه با پله^۳ مقایسه می‌شد. آن‌ها آمده بودند تا به او خوش‌آمد بگویند تمام قهرمانانش آن‌جا بودند باورش نمی‌شد، این دیگه فراتر از رؤیاهش بود. او همان پسر بچه فقیر خیابان‌های مادیرا بود که فوتبال را از درودیوارهای آن خیابان آموخت. چه‌طور به بالاترین جایگاه فوتبال جهان رسید؟

چشمانش را بست و بار دیگری در خاطرات جزیره‌ی دوران کودکی‌اش غرق شد. خیابان‌های شلوغ و خرابه‌های آن‌جا، زمین‌های خاکی فوتبال، احساس می‌کرد دوران کودکی‌اش آمده، تمام خاطرات آن زمان در کلیسایی که لباس آبی و سفید به تن داشت.

1. Alferedo di Stefano

2. Eusebio

3. Pele